

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

برای بررسی فرمایش مرحوم محقق عراقی (اعلی الله مقامه الشریف) باید بحثی راجع به فرق میان وجوب و استحباب داشته باشیم، این دو حکم که، دو حکم از احکام شرعیه هستند؛ یکی وجوب و دیگری استحباب، فرق اساسی بین این دو، تا چه اندازه ای است و آیا اساساً فرق جوهری بین اینها هست یا نه؟ تا آنگاه روشن شود که، اگر ماده یا صیغه امر به نحو مطلق استعمال شد، ظهور در طلب وجوبی دارد یا نه؟

انواع اربعه تمایز بین دو شیء

معمولاً برای تمایز بین دو شیء سه طریق ذکر شده؛ دو شیء که با یکدیگر متمایز هستند یا تمایزشان تمایز به تمام ذات است، یا به جزء ذات و یا به امور خارجه از ذات.

تمایز به تمام ذات، یعنی تمایز به جنس و فصل، اگر دو ماهیت، هم از نظر جنس و هم از نظر فصل با یکدیگر تمایز داشتند، این دو تمایز به تمام ذات دارند، مثلاً بین جوهر و عرض تمایز به تمام ذات است.

البته در تمایز به تمام ذات، منافاتی ندارد که در یک مفهوم عرضی کلی و در یک عنوانی، با هم اشتراک داشته باشند، جوهر و عرض به تمام ذات با هم تمایز دارند، اما در عنوان مفهوم شیء که عرض عام است، با هم مشترک می شوند، این یک نوع تمایز است.

تمایز دوم تمایز به بعض ذات است، مثل تمایز بین دو نوع که، این دو نوع در جنس با یکدیگر مشترکند، اما در فصل مختلف اند. آنچه که سبب تمایز بین این دو می شود، فصل اینهاست.

قسم سوم تمایز به عوارض است، یعنی دو موجود هم از نظر جنس و هم از نظر فصل، با یکدیگر مشترکند و اختلاف بین این دو، در عوارض و مشخصات فردیه است، مثل زید و عمرو، که بین این دو هیچ اختلافی از نظر ذات نیست. زید مثلاً کوتاه قامت است و عمرو اینطور نیست، زید خصوصیتی دارد که عمرو ندارد یا بالعکس.

یک نوع چهارمی برای تمایز عنوان شده که، این نوع چهارم بین علمای حکمت و اهل معقول محل خلاف است و آن تمایز از راه تشکیک است. مراد از تمایز به تشکیک، یعنی دو شیء که بین اینها از نظر حقیقت اختلاف و امتیاز وجود دارد، اما «ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک» است.

پس تشکیک به این معناست که، دو مورد و دو شیء که، ما به الامتیازش عین ما به الاشتراکش باشد، مثال می‌زنند به وجود واجب الوجوب و وجود ممکنات، می‌گویند: بین این دو وجود و در حقیقت‌شان تشکیک وجود دارد، یعنی از نظر مرتبه تساوی ندارند، دو وجود متساوی نیستند، بلکه مشککند. وجود واجب تعالی، یک وجود تام و کامل است، اما وجود ممکنات، یک وجود فقیر و ناقص است.

این در فلسفه محل خلاف است، روی مبنای حکمت متعالیه و فلسفه‌ی صدرایی، این معنا مورد قبول است که، می‌شود دو وجود ما به الامتیازشان عین ما به الاشتراکش شود، یعنی همان که سبب اشتراک این دو است، همان هم سبب امتیاز و جدایی این دو باشد. مجموعاً این چهار نوع تمایز در کلمات اعلام وجود دارد.

فرق میان وجوب و استحباب

در ما نحن فیه وجوب و استحباب که، دو حکم متمایز از یکدیگرند، تمایزشان به کدام یک از این انواع اربعه است؟

قسم اول، یعنی تمایز به تمام ذات را احادی قائل نشده، که بین اینها به تمام ذات اختلاف وجود داشته باشد.

اما قسم دوم که تمایز به بعض ذات است، یعنی تمایز به وسیله‌ی فصل، این را قدمای از اصولیین قائل‌اند.

اقوال چهارگانه در تمایز به بعض ذات

البته تمایز به فصل مصداقی از تمایز به بعض ذات است. بعبارةً أُخری آنهایی که گفته‌اند: بین وجوب و استحباب تمایز به بعض ذات وجود دارد؛ چهار نظریه دارند و چهار عقیده و چهار قول بین اینها وجود دارد.

قول اول: تمایز به فصل

قول اول این است که، وجوب و استحباب تمایزشان به فصل است، اینها دو نوعی هستند که، در جنس که مطلق الطلب است مشترکند، اما در فصل متمایزند. در قوانین و معالم ملاحظه کردید که گفته‌اند: وجوب «طلب الفعل مع المنع من الترك» است و استحباب «طلب الفعل مع عدم المنع من الترك» است، یک چنین تعریفی را کرده‌اند، بنابراین اختلاف بین این دو در فصلی است که ممیز هر کدام است.

نقد و بررسی قول اول

این نظریه در اصول امروز، کاملاً بطلانش برای همه واضح شده؛ اولاً وجوب یک عنوان مرکب نیست که دارای جنس و فصل باشد. وجوب یک عنوان و مفهوم بسیط است، وجوب العمل یعنی لزوم العمل و هیچ وقت نمی‌گوییم: این وجوب یک جنس و یک فصل دارد. وقتی گفتیم: «هذا واجبٌ» و وجوب را استعمال می‌کنیم، یک معنای و مفهوم بسیط بیشتر در ذهن خطور نمی‌کند. در استحباب و اباحه هم همین طور است، در کراهت و تحریم هم همین طور است.

اشکال دوم این است که، مرحوم محقق بروجردی(ره)(در کتاب نه‌ایة الاصول که تقریرات ایشان هست) فرموده‌اند: شما فصل وجوب را منع من الترك قرار داده و می‌گویید: وجود یعنی طلب الفعل مع المنع من الترك و منع چیزی غیر از نهی نیست، نهی

هم به معنای طلب الترتک است، در نتیجه «منع من الترتک» وقتی تحلیل شود و به جای منع، طلب الترتک بگذاریم، در نتیجه «طلب الترتک من الترتک» یعنی «طلب ترکِ الترتک»، که همان فعل است می‌شود.

پس وقتی این را تحلیل کنیم، منع به این معنا برمی‌گردد و می‌شود طلب الفعل و طلب الفعل همان جنسی است که، برای آن قرار دادیم.

بنابراین فرموده‌اند: شما در اینجا فصل را ذکر نکرده‌اید و «منع من الترتک» را هم که به عنوان قید دوم بیان می‌کنید، عبارتۀ اُخرای همان قید اول است.

این اشکال ایشان، در صورتی که منع را به معنای نهی و زجر بگیریم، اشکال وارد و تامی است، لکن اگر اینها این تعبیر را بردارند و به جای آن کلمه‌ی دیگری بگذارند و بگویند: وجوب عبارت است از «طلب الفعل (این جنس) مع استحقاق العقاب علی الترتک (این هم فصل)»، دیگر این بیان و اشکال ایشان وارد نمی‌شود.

این دو اشکال به این راه اول وارد است، بنابراین این راه اول را باید کنار بگذاریم.

قول دوم و نقد و بررسی آن

راه دوم از کسانی که تمایز وجوب و استحباب را به بعض ذات می‌دانند، این است که گفته‌اند: قبول داریم که وجوب و استحباب یک ماهیت بسیط دارد و مرکب از جنس و فصل نیست، اما فرقتشان در این است که: وجوب «استحقاق العقاب علی ترک» هست، اما در استحباب، استحقاق عقاب بر ترک نیست.

آیا این بیان درستی است که بگوییم: وجوب، طلبی است که استحقاق عقاب بر ترک آن هست، اما استحباب، طلبی است که استحقاق عقاب بر ترکش نیست؟ این مسئله جوابش روشن است، برای اینکه در مقام بیان ماهیت وجوب و استحباب هستیم و استحقاق العقاب از آثار وجوب است.

مثل این است که بگوییم: حقیقت نار را بیان کنید، اگر حرارت را ذکر کردید، حرارت اثر نار است و نه ماهیت نار. بنابراین اشکال این بیان این است که، چیزی را که به عنوان اثر هست، در ماهیت قرار داده‌اید و این صحیح نیست.

قول سوم و نقد و بررسی آن

راه سوم این است که گفته‌اند: قبول داریم وجوب و استحباب هر دو ماهیت بسیط دارد، اما فرقتش در این است که، وجوب آن طلب ناشی از اراده‌ی حتمیه‌ی قویه است، در جایی که متکلم، اراده‌ی حتمیه قویه دارد، طلب وجوبی است، اما در جایی که اراده، اراده‌ی غیر حتمی و ضعیف است، طلب استحبابی است.

این هم اشکال دارد، برای اینکه چیزی را که به عنوان علت هست، در بیان حقیقت وجوب و استحباب دخالت داده‌اید، یعنی وجوب معلول اراده‌ی حتمیه و استحباب معلول اراده‌ی ضعیفه است، معلول هم که تأخر ذاتی از علت دارد، پس نمی‌توانیم بگوییم: این علت در مرحله‌ی معلول هم وجود دارد.

قول چهارم و نقد و بررسی آن

بیان چهارم این است که گفته‌اند: وجوب و استحباب دو مفهوم بسیط‌اند، اما وجوب، آن طلبی است که، ناشی از مصلحت ملزمه است، ولی استحباب، آن طلبی است که، ناشی از مصلحت غیر ملزم است.

این بیان هم جوابش از همان جوابی که برای بیان قبلی ذکر کردیم روشن می‌شود. مصلحت مربوط به عالم ملاک است و ملاک در مرحله‌ی قبل از معلول و در مرحله‌ی علّت وجود دارد، در حالی که می‌خواهیم ماهیت خود معلول، یعنی ماهیت خود وجوب و استحباب را به دست آوریم.

بنابراین این چهار بیان و چهار تقریب، برای اینکه تمایز بین وجوب و استحباب، تمایز به بعض ذات است، هیچ کدام بیان درستی نیستند.

نظریه آخوند(ره): «از دید عرفی تغایر ذاتی و از دید عقلی تغایر تشکیکی»

مرحوم آخوند خراسانی(قدس سره)(در جلد دوم کفایه، در بحث استصحاب کلی قسم ثالث) در بیان فرق بین وجوب و استحباب فرموده‌اند: اگر از دید عرفی نگاه کنیم، تمایز بین اینها به تمایز ذاتی است. البته به تمایز ذاتی تصریح نکرده‌اند و فرموده‌اند: عرف این دو را، دو مفهوم و طلب انشائی مغایر با یکدیگر می‌داند، که عبارتشان ظهور در تغایر ذاتیه دارد.

اما اگر از دید عقلی به وجوب و استحباب نظر کنیم، بین ماهیت وجوب و استحباب هیچ فرقی وجود ندارد، الا به تغایر تشکیکی، یعنی وجوب و استحباب در حقیقت طلب، با یکدیگر مشترک‌اند، منتهی وجوب یک طلب کامل است، اما استحباب یک طلب ناقص.

وجوب صد در صد طلب است و استحباب طلب صد در صد نیست، مثل اینکه می‌گوییم: واجب الوجود، وجود تام است و هیچ شائبه‌ی نقصی در او وجود ندارد، اما ممکن الوجود یک وجود ناقص است و شائبه و نقصان در آن فراوان است.

لذا مرحوم آخوند(ره) فرموده: از نظر عقلی تغایر بین وجوب و استحباب، یک تغایر تشکیکی است یعنی ما به امتیاز، به ما به الاشتراک برمی‌گردد، یعنی همان طلبی که سبب اشتراک بین وجوب و استحباب است، همان سبب امتیاز و فرق بین وجوب و استحباب هم می‌شود که، در اصطلاح به آن تشکیک ذاتی هم می‌گویند.

آیا این نظریه، نظریه‌ی درستی هست یا نه؟ در این دقت بفرمایید. مرحوم آقای بروجردی(ره) و بعض دیگر اشکال مهمی به مرحوم آخوند(ره) دارند که، این را ان شاء الله روز شنبه عرض می‌کنیم.

بحث اخلاقی

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ» در قرآن وارد شده که «أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ» (نساء - 140) وقتی که کفار آیات خدا را می‌شنوند، به آنها کفر می‌ورزند و استهزاء می‌کنند، حکم خدا این است که «لَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ»، قعود با آنها حرام است، «حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»، اگر دست از استهزاء و کفران آیات خدا برداشته و به بحث دیگری وارد شدند، آن وقت نشست و برخاست با آنها مانعی ندارد.

عمده، این نکته است که، «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» اگر شما هم وقتی که آیات خدا را کفار می‌شنوند، منکرند یا استهزاء می‌کنند، در آن مجلس کفر و استهزاء نشستید، «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» این یک قانون خیلی مهم و عجیب است.

اگر کفار استهزاء کنند، انسان هم راضی به استهزای آنها باشد، «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ فِي الْكُفْرِ](#)»، اگر راضی به کفر و استهزاء آنها نباشد، همین مقدار که فقط در مجلس نشسته، «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ فِي الْإِثْمِ وَالذَّنْبِ](#)»، شما هم در گناه آنها شریک می‌شوید.

فقها هم بر طبق این آیه - مستندات دیگری هم شاید داشته باشند - فتوا می‌دهند که، حضور در مجلس گناه حرام است. مرحوم محقق اردبیلی(ره)(در کتاب زبدة البیان) فرموده‌اند: گرچه آیه مربوط به کفر و استهزاء مشرکین است، اما از آیه استفاده می‌کنیم که، مجالست با اهل فسق در حین فسقشان حرام است، یعنی اگر انسان با کسی بنشیند و او مشغول کذب است، همین مجالست حرام است.

مرحوم طبرسی(ره)(در مجمع البیان) از جماعتی از مفسرین نقل کرده که، اگر انسان در جلسه‌ای بنشیند و فاسقی دروغی بگوید که، با دروغ او جلساء در آن جلسه همه بخندند، که هم خودش و هم دیگران می‌دانند که، دروغ می‌گوید، «فیسخط الله علیهم»، خداوند بر آنها سخط می‌کند.

این مطلب بحث فراوانی دارد، فقط عرض بنده این است که، در «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» دقت کنید، اگر ما باشیم و عقل ناقص خودمان، ما باشیم و حتی عرف و اجتماع امروز، می‌گوییم: به ما چه ارتباطی دارد، اگر در جلسه‌ای نشستیم و کسی کفری گفت یا فاسقی مرتکب شد، ما چرا گناه کرده باشیم. امروز هر کسی که ادعای حقوق بشر دارد، نمی‌تواند این را قبول کند.

در مجلسی که شراب می‌خورند، اگر انسان بنشیند، از نظر فقه ما، نشستن در این مجلس حرام است. در مجلسی که دیگری موسیقی حرام می‌زند و انسان هم گوش نمی‌دهد و فقط در این مجلس نشسته، از نظر ما حرام است، اما برای این عقول ناقصه که مدعی حقوق بشرند، قابل توجه نیست.

ولی از نظر قرآنی، این چه واقعی دارد که، انسان نمی‌تواند آن را درک کند که، «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)»؟ همین قرآنی که خودش این قانون را دارد که، «[وَلَا تَذَرُوا زُرَّهً وَزُرَّ أُخْرَى](#)»، بگوییم: اینجا یک کس دیگری وزری را مرتکب می‌شود، چرا ما هم متحمل آن وزر شویم؟ به حسب ظاهر من نشستم و دیگری هم دروغ می‌گوید، من هم فقط در این مجلس حضور دارم، چرا من مبتلای به وزر او شوم؟

دیگری گناهی می‌کند و خودش هم باید عقوبتش را متحمل شود، اما اینجا جهتی وجود دارد، شاید جهات مهم سیاسی یا غیر سیاسی در آن باشد که، اسلام جلوی این مسئله را بگیرد که، در اجتماعی، کسی گناه کند و دیگری بنشیند. اصلاً می‌خواهد چنین اجتماعی محقق نشود.

اگر محقق شود، دامنه‌ی اجتماع وسیع می‌شود، دامنه‌ی گناه، از گناهکار به دیگری هم سرایت می‌کند، شاید این هم یکی از احکام تحریمیه‌ی سیاسی اسلام باشد و شاید هم حکمت‌های دیگری داشته باشد که متوجه نمی‌شویم.

علی‌ای حال انسان در خیلی از جلسات اگر خوب دقت کند، مشمول این آیه «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» هست، حتی در مجلسی که انسان می‌بند منبری خلاف می‌گوید، «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» آنجا را هم شامل می‌شود. منتهی در آنجا از باب اینکه اگر اعتراض کند، هتک مؤمن یا مسائل دیگری پیش می‌آید، ولی به حسب اولی «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» هم هست، اینکه خیلی از بزرگان ما در هر جلسه‌ای که منبری تشکیل می‌شد، شرکت نمی‌کردند و گاهی اوقات می‌گفتند: اگر منبری می‌آید، فقط مصیبت بخواند و ذکر مصیبت کند،

شاید یک جهتش همین قضیه بوده است و این را همین طور بر همه‌ی جلسات خودمان هم تطبیق کنیم.

از آن طرفش هم هست که، اگر انسان با عباد صالح خدا بنشیند، «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» آنجا هم وجود دارد. همان «مجالست العالم عبادة»، یکی از عناوینی است که، از همین «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» می‌شود استفاده کرد.

علی‌ای حال گاهی اوقات به ذهنم می‌آید که، یک قوانین کلی قرآنی را، انسان همیشه در ذهنش داشته باشد، ولو اینکه قرآن اکثرش به عنوان قانون است، اما قوانین کلی هست که، در مواردی انسان بتواند پیاده کند و خودش را حفظ کند و یک موردش همین عنوان «[إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ](#)» هست. حال خودتان به آیه می‌پردازید و قطعاً به مطالب بهتری می‌رسید.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ